

متن پرسش

با سلام و احترام و تشکر فراوان از عنایات جنابعالی. متن بنده از سه قسمت تشکیل شده است:

۱. اظهار فقر و عجز برای اینکه کارمان راه بیفتد یا برای اینکه واقعا و حقیقتا عاجز و فقیریم؟ یعنی عجز و فقر، خود وسیله‌ای شده که به اراده مان برسیم یا از لحاظ حقیقی و در نسبتی فقیرانه و عاجزانه به سر می‌بریم؟ اقرار به ضعف گاهی معنای خودشیرینی و نمایش و تفنن به خود می‌گیرد تا بلکه خدا {خواسته ام} را اجابت کند. اینجا دیگر عبدی نیست که نسبت عبد با معبود داشته باشد بلکه منم و اراده‌ام و اوست و اراده‌اش. با این تعریف که حقیقت چیزی نیست که بتوانم به چنگش درآورم و فقط و فقط این انتظار است که در نسبتی {شایدانه} امید به آن می‌رود که حقیقت آشکار شود؛ دیگر همه افعال و اعمال و گفتار آدمی نه برای رسیدن به هدفی خاص، بلکه برای گشایشی از سوی معبود انجام می‌گیرد. شاید شریعت نحوه صحیح این زیست در هوای شاید هاست. جایی که انسان عبادت می‌کند نه برای تسخیر عالم و طمع بهشت و ترس دوزخ بلکه برای حقیقت، و حقیقت چیزی جز عین ربط بودن که نیست. اینجا دیگر {اراده خودمختار من} معنایی ندارد. ۲. از طرفی داریم که: «و ان لیس للانسان الا ما سعی» در این فضا معنای درست سعی چیست؟ اگر سعی به همان معنا باشد که من اراده کنم و کاری کنم و نتیجه ای بگیرم که باز سرگرم اراده معطوف به قدرت خودم شدم و دوباره آن نسبت عبد با معبود به حجاب رفت! حتی اگر بگوییم که سعی انسان و اراده انسان در طول اراده الهی است و ایده و عمل و نتیجه معطوف به قدرت خداست، اینجا مشکلی پیش می‌آید و آن اینست که پس فعل شر هم اراده خداست. برای نمونه بیایم و افعال صهیونیست را به اراده خدا نسبت دهیم و بگوییم او با اراده خدا کودک می‌کشد! از طرفی اینجا نیازمند تبیین دیگری از مسئله جبر و اختیار است. هرجا حرف از اختیار می‌زنند آن اراده خودمختار برداشت می‌شود. دلیل شان هم این است که میزان و حسابرسی باید براساس یک انتخابی باشد و آن انتخاب از اراده خود آدم نشأت می‌گیرد. وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى (۴۱) وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) حال باید چگونه به این مسائل نظر کرد که هم «اراده معطوف به قدرت من» دخیل نباشد و هم مسئله «میزان و حسابرسی» حل شود؟! ۳. معنای دعا: در دعا کردن هم نوعی دوگانگی پیش می‌آید. اول اینکه دعا به معنای این باشد که من در انتظار چیزی هستم و دعا می‌کنم که گشودگی برای رسیدن به آن چیز اتفاق بیفتد و در اینجا قید نمی‌کنم که آن چیز چیست و فقط منتظرم که چیزی که اراده خداست واقع شود. دوم اینکه دعا کنیم که مثلا خانه دار شویم و قید کنیم که چه چیزی می‌خواهیم و در اینجا اراده و خواست خود را

به عرصه بیاوریم. در دومی ظاهراً باز {اراده من} وسط است و من چون قدرتش را ندارم از خدا می‌خواهم که اراده من را به اجابت برساند. ولی دعا‌های وارده بعضاً همین بو را می‌دهند یعنی مثلاً دعا داریم برای اینکه ازدواج کنیم و در اینجا این ازدواج به عنوان خواست من به میان می‌آید. از آن طرف دعا‌هایی داریم که در فضای اولی سیر می‌کنند مثلاً ادعیه وسعت رزق که چون معنای رزق هرگونه گشودگی ای هست پس دعای افزایش رزق و روزی در فضای انتظار و رضا و تسلیم به سر می‌برد (در صورتی که افزایش رزق هدف نباشد و واقعا حالت انسان انتظار گونه باشد) اما دعای افزایش مال یا ازدواج یا ظفر بر دشمنان و ازین قسم، چنین حالی ندارند و انگار انسان مقرضانه و خودمحرانه برای رسیدن به خواسته‌اش ورای اینکه برسد یا نرسد دعا می‌کند. حال آنکه هر دو نوع دعا از معصوم (علیهم‌السلام) وارد شده است و نمی‌توانم بپذیرم که معصوم که عین عبد و در شدت عبد بودن به سر می‌برد اراده معطوف به قدرت خود را داشته باشد. خواهشمندم این ۳ مطلب را برای بنده تبیین بفرمایید. با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: سؤالاتی با زوایای خوبی را به میان آورده‌اید. در اولین سؤال، اگر همان‌طور که متوجه هستید بتوانیم در نسبت خود با حضرت معبود به افقی نظر کنیم که عملاً او به عنوان «او» و نه شخصی و یا چیزی، مدّ نظر باشد؛ نسبت ما با همه علم و همه حیات به ظهور می‌آید به همان معنایی که حضرت صادق «علیه‌السلام» در اشاره به حضرت محبوب می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ، حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ» و البته این راهی است که ما از این طریق از سال‌ها نگاه متافیزیکی در الهیات عبور می‌کنیم و در همین افق به سؤال دوم نظر کنید که بودن ما همچنان در میدان توجه به «او» می‌باشد و این یعنی «و ان لیس للانسان الا ما سعی» به این معنا که همچنان در این حضور و توجه به سوی «او» حاضر و باقی و صابر باشیم از آن جهت که صبر حقیقی، در راه‌بودن است و در راه، راه را طی کردن. و در سومین قسمت سؤال، در عین حاضر شدن در دعای حقیقی که گشوده‌شدن جان است به سوی رحمت واسعه «او» که نمونه آن را در مناجات عزیزالقدر «شعبانیه» می‌یابید؛ بخصوص در آن فرازی که اظهار می‌دارید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...» و تقاضا دارید تمام بودن شما، توجه و باز توجه باشد تا آنجایی که تقاضا دارید: «... و تصیر ارواحنا معلقةً بعز قدسک» و این یعنی: «گم شدن در گم شدن دین منست / نیستی در هست آیین منست.» آری! در دل این حضور، برای معاشقه‌ای بیشتر حتی از او می‌خواهیم که نمک طعام ما را هم بدهد وگرنه ما را چه به نمک‌خواستن؟! موفق باشید